

گرفتار، روی قاطر مثل بید می‌لرزیدم. هی دست قاطر در می‌رفت، ۱۰ قدم عقب می‌رفت و این پدر سوخته (صاحب قاطر) هی قاطر را می‌زد. راه به این باریکی شتر، الاغ، قاطر هم می‌آمدند، می‌رفتند. گوسفندی که باید به «منی» برود، همه از این گذار باید بیاورند، نمی‌دانم چند هزار گوسفند.»

#### ● افتادن از قاطر روی زمین و شکستن سر

در آخر متأسفانه براساس بی‌تدبیری صاحب قاطر و بدی و تنگی راه حاجیه خانم بشدت از روی قاطر به زمین می‌خورد و سرش می‌شکند: «...خلاصه پدر سوخته این قدر کار کرد، مرا زد زمین، سرم شکست. نه کسی نه کاری، غریب بی‌کس افتادم. خون از سرم می‌ریزد. از سر تا پنجه پایم پر از خون، بی‌حال افتاده. بالای سرم را گرفت که بلند شو، سوار شو. فحش هم می‌دهد. آخر یک اصفهانی رسیده، خدا پدرش را بیمارزد، به زبان عربی با این حرف زده، کوزه آبش را آورده به حلق من بی‌کس غریب ریخته، سرم را بسته، مرا بلند کرد، سوار کرد. باز رفتیم تا بالای گذار...»

#### ● شستن چارقد و پیراهن‌های خونی

این اتفاق باعث می‌شود در کنار بیماری سرکار خانم، سختی انجام مناسک حج برای بانو کرمانی ما دو چندان کند، چرا که فرصت محرم شدن برای او به عقب می‌افتد و به خاطر خونریزی سرش لباس‌هایش ناپاک می‌شود و آن‌طور که دلش می‌خواست محرم نشده وارد مکه می‌شود: «بالاخره همان بالای گذار، زمین بوده (مکانی بود) که چند ده در آنجا هست، هوای خوب و سرد. گذارش سراسیمه ندارد، آنجا منزل کردیم. زن صاحبخانه را صدا کردم. چارقد و پیراهن‌هایم را دادم بردند شسته، همین قدر که خون طاهر نبود، ولی همه نجس. افتاده‌ام تا دو ساعت به غروب مانده. بعد پدر سوخته باز قاطر را آورده، ما را سوار کرد.»

#### ● حرکت به سمت «سعدیه» برای محرم شدن

آنچه باعث شده بود بانوی کرمانی ما در زمان ورودش به مکه به غیر بیماری همیشگی سرکار خانم، چنین وضع و حالی پیدا کند آسیب دیدن او در زمانی است که برای محرم شدن مجبور می‌شوند به منطقه‌ای صعب العبور به نام «سعدیه» بروند. کاروان خانم علویه همراه چند نفر دیگر زمانی که می‌خواهند از جده به مکه وارد شوند بنا بر شرایطی مجبور می‌شوند برای محرم شدن مسیر دیگری را طی کنند که چندان مسیر امنی نبوده است تا جایی که سربازان جده جلوی آنها را گرفته و توصیه می‌کنند ابتدا به مکه رفته از آنجا به همراه چند سرباز برای محرم شدن به منطقه «سعدیه» بروند.

#### ● پاره شدن چادر و پیراهن حاجیه خانم!

برای محرم شدن، این بانو و دیگر زائران که یازده نفر بودند، مجبور می‌شوند بعد از ورود به مکه قاطر کرایه کنند و به سمت «سعدیه» که انگار مسیر سختی هم بوده است حرکت کنند. البته سرکار خانم را در مکه می‌گذارند و با خود نمی‌برند به خاطر خطرناک بودن و سختی راه «... با چشم گریان و دل بریان بیمار را گذارده، رفتیم سوار شدیم... سوار قاطر، باری هی چماق می‌زد که اینها تند بروند. هر چه التماس می‌کردم، تقلید مرا بیرون می‌آورد (ادای مرا درمی‌آورد). می‌زند قاطر را بخصوص زیر درخت‌های پیچ‌دار می‌برد که تمام بدن مرا پیچ‌ها تکه تکه کردند. چادرم، پیراهنم همه پاره پاره...»

#### ● روی قاطر مثل بید می‌لرزیدم!

در همین راه زمانی که خانم علویه و همراهانش به گذار (معبور و گذرگاه در آب) می‌رسند، وضعیت بسیار خطرناک‌تر می‌شود تا جایی که آنها که الاغ داشتند همه پیاده شدند. اوو سرکار خان و چند نفر دیگر که سوار بر قاطر بودند پیاده نمی‌شوند و به راه ادامه می‌دهند: «...من بیچاره به دست عرب؟»



سفرنامه علویه خانوم در دوران قاجار

# مُحرم شدن بانو باسر زخمی و پاهای زخمی آبله‌دار!



#### زهره شریفی

«وقتی رسیدیم چه حالت، از این طرف حالت خودم، از آن طرف

سرکار خانم بد حال. نشستیم دور هم به گریه کردن. الهی خداوند در غربت ناخوشی نصیب کافر نکند. الهی خداوند بزودی زود شفای عاجلی کرامت فرماید. یک لقمه نان خوردیم. با این پاهای زخم آبله‌دار سر شکسته، به هر طور بود خون‌ها را شستم، غسل کردم. مشرف شدیم به مسجد الحرام، جای جمیعاً خالی. خداوند نصیب و روزی همه بگرداند، طواف کردیم. سعی صفا و مروه را هم کردیم، آمدم منزل. خانم بی‌حال افتاده، بنده هم یک طرف افتادم. تب کردم بشدت...». این جملات روایت وضع و حال حاجیه خانم علویه است زمانی که بعد از محرم شدن برای انجام مراسم حج وارد مکه شده و با آن شرایط سخت و دردناک خانه کعبه را طواف می‌کند و حاجیه خانم می‌شود.

